

خلاف و سے درج شد خبر و بعد از آن از جمیعت و دو زخ و صحابہ تھیں کا گفت چون خاموش شد از حاضران پر سیدم کی پیش از انکہ من بیا یم چون گفتہ بود گفتند کہ بہین طریقہ ان احوال رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و احوال اسیر المونین عمر رضی اللہ عنہ خبر دادہ بود از امر انسے انصار پر رضی اللہ عنہ خلیفہ انس بن مالک رضی اللہ عنہ گفتہ است کہ بیانوت جوانے از انصار فرستیم و سے مادرے و خشت سال خورده و نایا ناشدہ ہنوز ما بر سے بالین و سے برویم کہ و سے برد جامد بر رویے وی پوشیدم و با مادرے گفتیم کہ خدا کے تعالیٰ ترا و رین تھیبت اجر و مار گفت پس من برد گفتیم اربے گذشت خدا یا اک تو قومی دلائی کیا بوسے تو ویجیر تو بھرت کروہ اصر تا و رہ سختی فر پا رہ سی من باشی با را پن تھیبت را امر فرز بدن پس بند اش رضی اللہ عنہ غسل گوید کہ ما ہنوز پیرون زرفتہ بودیم کہ و سے جامہ انزو سے خود بر داشتہ طعامہ خور دا نیز پادے خاصم خور ویم را ایدہ گنیز ک جھر من اخطاب رضی اللہ عنہ کا گوئید کہ روزے بزرد بک رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بزرد و پرسے سلام گفت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفت پا زا ایدہ پڑا بزرد بک من و پر پر پرے ہٹی تو مو فتحہ و من ترا و دست سے دارم گفت پا رسول تھہ امر فرز بھے زید و امر گفتہ آن چیست گفت پا بر او بطلب ہیز ہم پیر فتحم ہون جرم بستیم و بر سنگے شنا و حم نا پر گیرم سوری وید هم کہ از آسمان نبین آندر و پر من سلام گفتہ گفت سید را از من سلام تو سے و گوئے کہ رضوان خازن ہبشت گفت کہ بشارت پا و مریم اک بہشت بر استان تو بہت سست کر دہ اند کہ گروہ چیسا بیت بہشت در دروند و پاگر و بے صحابہ اسماں کشند و گرد و ہے را خبیاخت تو پنجشند این گفتہ و قصہ اسماں کرد و از بیان اسماں وزین مبنی اتفاقات کرد خزا و پید کہ آن خسرہ بر نمی تو ہستم و ہمن گفت پا زا ایدہ آن خرمہ بر سنگ بگز ار و مسندگ زا گفت آن خرمہ را با زا ایدہ بخانہ چھر پر آن سنگ رو ای مشد و خرمہ پیرمہ اہمی آور دناید رفانا و چھر رضی اللہ عنہ رسوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر خاست و با زا ایدہ برد رخانہ چھر شسر امدا اثغر آمد شد سنگ بدید نہ رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفت احمد بشد کہ خدا سے تعالیٰ مرا از دنایا ہر دن برد مار رضوان مرا بآمر نیش ہست من بشارت نہ او و خدا سے تعالیٰ زنی را از ایت من بدر جمہریم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفت کہ از تما بعین و تجمع تما بعین تما بیٹھے صوغیہ رضیم اشند تعالیٰ علی ہبھدہ است قصہ ریمع انخور بیتے بن خراش رضی اللہ عنہ بیتے بن خرہش گفتہ است کہ ما چھار برادر برو ویم و برع از چھد نماز بیتھے سے گذا ردو و روزہ سے وہشت در روز پا سے کو م دے وفات کر دو سے ویرا پوشیدم و گرد و دے نہشیتم دکے نہستا ویم کہ از بازار پر اے و سے کفن بجز دنگاہ و پیپیم کہ رو سے خود بخدا و گفت

اسلام علیکم حاضران گفتند و علیکم السلام بعد از صردن بخن می گویی گفت نعم لفیت ربی بعد کم غلقویت ربانی خبر غضیبان و استقبالی روح دریان و استیحراق الارادن ابا اقسام صلی اللہ علیہ وسلم منتظر الصلوۃ علی قنجلو اولا تو خردی چون اپن خبر پیشیه رسید فرمود که از رسول صلی اللہ علیہ وسلم کو خشنیدم که گفت از هست من لی بعده از صردن بخن خواهد گفت و می از بشرین نایبعین خواهد بود و هم از وی آندر که خوکند خورده بود که هرگز خنده و گرما دهم که داند که بازگشت و می کند هر خواهد بود از بیست و دوزن خوشید که وی خنده بدرگیر بعد از مرمت فاصل و می گفت هست که در انوقته که در اهل سیکر و هم پیشید بر روی هر قسم میکرد و از نکی از سلف آندر گفت چه سایر داشتم نصرانی وفات کرز دریان اکنون فشاری ویرخان اهل سیکر و ندرست بخشید و گفت سلمان را میش من آواز و مهیه چون آنرا پیش ببریش و می نفعم اشمدان لا آله الا اللہ و اشمدان محمد رسول اللہ بعد از این وساحت بمرد و میر غسل کرد کم و نماز گزار و میم و در مقابله سلامان دفن کرد پھر ابوسلم اخوازی رحمتہ اللہ تعالیٰ علیہ و می بخاسته هرگز بخن و بیگنی مگفتی و چون با کسی کشتنی که بخن و بیگنی نفته از خواهد و می پر خاسته روز بیسجدی و در آمد چشمی و پیشسته و میدوار شد که شاید پدر کریم و بخن خبرے مشغول باشند پیش ایشان بخشید نایگاه کیه از بیشان گفت فلامر من از تجارت آمد و چندین سود آور و دیگری گفت چهار غلام خود ساخته ام و بخلاف سندے رود و ابوسلم رحمتہ اللہ دریان ایشان بگریت گفتند و گفتند می دانید که شل من و شل شما پیش بخون کے است که دیرا پارافی عظیم گرفته است نایگاه دیج که در نایگاه پیده شد و در پر رگ بر آنجان شانده با خود گفت بدین درود آیم چندانکه باران باز بیست چون در آمد آن خانه سقف نداشت من پیش شما بخشتم که شاید از شما ذکری و خبرے شریزند شما خود بیل و خیا بوده اید از وی که از ند که چون اسود علیه و دین دعوی پیغمبری کرد و ابوسلم خوانی را بخوبی و گفت تو گویی چه و چی که من رسول نبده علیم ابوجمل گفتند پس اسود گفت گو ایمی و چی که محظیه رسول خدا می ہست گفت آرے چند بار بخن را کرد کر و جواب چین گفت بفرمودن آتش عظیم پر از وی خفتند و ابوسلم اور آتش اند اختند و پیر ایش گزند سے نرسید اسود اگفتند دیرا و ورکن و گزند اعقاوما و متابعان ترا بفساد خواهد آورد و پیر افرمودن از مین کوچ کنند بدرینیه رفت و رسول جعلی و محمد علیه و آله و سلم و نات کرد کرد و بود و بود بکر رضی اللہ عنہ بخلافت نشسته بسجد در آمد و نایگان ایوب و پیر المؤمنین علیهم السلام و پیر او دید پیش آن رفت و پیر سجد که از کدهم فوی گفتند از دل مین پیشید که پیر کرد آن مرد که آن کذب و پیر او آتش اند اشت گفت انا عبده اللہ من شویب بود هر رضی اللہ عنہ گفت سوگند سجد بودے تعالیے بر تو که تو اوی گفت آرے و پیر ا

در کنار گرفت و گپر سیست در پیاپیش ابو گپر در رضی اللہ عنہ و سیان خود و ابو گپر فرشانہ و گفت  
احمد اللہ الذی لم یعنی حقے اردان قی مسٹ محمد صالحی اللہ علیہ السلام من عمل بجهنم با برائی  
و بیبل دکر حسن صلوات اللہ علیہ و ہم از وے آرندر که ویرا جاریہ بو کور دری از وی پر سید  
که اے ابو سالم حنفی کا ہستہ ر پیوستہ نہ پر در طعام تو سے کنہم و نبی علیہم کہ ترا اذ ان ضری رسہ  
ابو سالم گفت چرا چین کرو گفت من جاریہ جوانہم تھرا بفرش خود نزدیک می گردانے  
و نہ را پیکے و گپرے فروشی ابو سالم گفت میں ہر گاہ کہے خواہم کہ طعام خورم این دعا را  
سے خواہم کر سبہم اللہ خیر الاسماء سبہم اللہ لا یغیر م اسمہ دار رب الارض و اسماؤ دو گھم از وے  
از ندر کہ ہر گاہ پقصد غذا بر دم رفتی با بی علیم سیدی کہ از مشل آن گذشتہن معمود نبودے  
با ہمراں خود گفتی مکہ ز پد سبہم اللہ تعالیے و در پیش ایشان رو ان شدی و ایشان عقب  
و سے اذ ان آب بلکہ شتندی گاہ بودی کہ آب بر کتاب ایشان نے سیدی چون ان رتب گذشتہ  
بامرومان گفتندی پتیچہ چیڑا ز شما آب ببروہ است ہر چہ بروہ است من ضمائم کیت رو زکی لفیعہ  
تو بروہ در آب اند خستہ و بادے گفت کہ تو بروہ مرا آب برو ابو سالم و بر گفت و بنالہ میں پی بیا  
چون مقداری پر گفتند و بیزند کہ آن تو بروہ در جوی ادوخیتہ است فرمود کہ برو و تو بروہ خود را گھی  
بیتم از وے آرندر کہ در بھی و شتہ بیان اور گفت تا آر و خرو سایلی پر وے اسکا جل سیار کر دی چند  
جبار گفت تا اذ ان سائل خلاس یا چون سائل در مقابلہ و می اپننا و در ہم را بلوے داد و تو برو  
کہ ہم از وہ و شتہ بکار خانہ در و دگران برو و ز چوب ریزہ کہ از ازوہ ایشان ریختہ بو و پر کر دو  
سرمز اپسیت و سخانہ برو و چمان از اہل خود بخانہ در آور و پیرون رفت اہل وی آن تو بروہ را  
و پر سرکشاد و پید کہ پر آر و خفیدہ است غمیر کر دن ان پخت چون مدقی بر آدم سلم رحمۃ اللہ از اہل خود  
ترسان بخانہ در آدم اہل وے آن نان و طعامی کہ و شتہ پیش وے نہاد خوار و چون فارغ شد  
پسید این از کجا بول گفت از ان آردی کہ آور وہ بودی ابو سالم رحمۃ اللہ علیہ نگفت و گھم از وے  
از ندر کہ ہر گاہ بیتل خود در آمدی چون بیان همراهی سیدی مکہ بیر گفتی خواندن وے نیز بگیر گفتے  
و چون بخانہ در آدمی تکبیر گفتی و شرائط خدمت بیانے آور وی و طعام پیش وے  
نہاد خواری روزے زنے با اہل وے گفت کہ تو خوار توں ابو سالم خوالانی اگر وے با سعاد پیش  
می گھوید دیر اخادی می وہ و چند ان عطا می وہ کہ معاشر شما بجزیل گزند چون عجب شد  
ابو سالم بخانہ آمد و بکیر گفت اہل وے موافق تھا و بعذر قیمة معنو و طبیعتہ خدمت بچاۓ نیا وزد  
در انسان کہ و پر کے بعضا و آور وہ اسنت گفت با خدا یا ہر کہ اہل مرا لبساد آور وہ است  
چشم و پر از نام بینا گردان آن زن در خانہ خود نشستہ برو و چنان بود و با حاضران گفت کہ چرا

بڑو کفتندی گفت آنکه حشم من نایینا شد و چون درست که آن بسب و عاصی ابو مسلم شده است پیش  
و عی می آمد و اخبار تو به می کرد و هسته عالمی کرد نماهن وقت که ابو مسلم رحمتہ الله عاصی دکه پیغام  
اگر بست می گوید چشم ویرایینا گردان خدمت تعالیٰ حشم ویرایینا گردان نیز و چند زدسته آن زم  
که گماشید که آنها بروی می گذشتند کو دکان دیر امی گفتشند می ابو مسلم و عالی تا خدا بی  
آنها را بازدار و تما بدرست بلکه بیم و سه دعا کردی و خدمت تعالیٰ ایشان را از فتن باز داشت  
ما کو دکان بدرست بلکه فتنی عاصی عاصی عاصی عاصی از زم که چون عذر کے  
خود بلکه فتنی در حرف رده خود کردی و سیح پاک زندگیان از زمی چشمی خلبند آشی قدر آنکه بدو  
چون بینانه رسیدی آمزد پیش اهل خود آمد از تو آمزد اشیم و خدمت تعالیٰ بودی که در اوایل بود و سیح  
که در پادشاه نیا بدی و چشم از زم که روزی قدر که در زمانه که در زمانه کوپتی کرد و مشکل  
ویرا پیش بیم روز خون مقدار سه راه بر قدر پیش با خود گفت این شبیه از پیرایی خوردنست و قدر که پیش  
حا جست افتاد پیش خود بزم کرد و بازگشت و آن قوم را گفت که شیره ایستایید و آب پر کنید چنان  
که در چرگاه که می خواست که وضو سازد آب پیرون سه آمد و چرگاه که می خواست که پیشان  
شیوه بیرون سه آمد و زمی آنند که هر وقت که نهادگز از روی شیطان بصورت مار می شتمش  
شدی و بیرون پیراهن و سه در آمدی و از شیخین بیرون آمدی و سه ازان سیح متغیر نشید  
و پیر اگفتند چرا این مادر از خود و زمی کنی گفت از خدا ای تعالیٰ شرم می دادم که از غیر وی چه سه  
دو اتفاق که من آنگاه نمی خویم آن وقت که پیراهن من درون می آید زادان کندسته  
ر رحمتہ اللہ تعالیٰ علیہ تابعی کوئی بود روزی گفت خداوند امن گرسنه هم از روزن چنان  
فر و اقنا دمانند سنگ آسیا بی نزد او و بن او فی رحمتہ اللہ تعالیٰ علیہ تابعی بعضی بعضی  
بود روز سه و سیح دامست می کرد چون باین آیت سید فاذ الفرقی الناقور پیغما دو بدر دسید  
بن حمید رحمتہ اللہ تعالیٰ علیہ از زم که امر اکه و ای عذر شده بود بجه دین  
آمد علی بن حمیم و قیاسه بن محمد و سالم بن عبید اللہ رضی اتفاق عنهم و تجھے دیکر از ذریثه بیرون  
و سه آمدند آن وای روی پا شیان کرد که سید بن حمید بن حبیب که ده است از شما علی بن حمیم رضی شما  
عنهم فرمود که و سه مسجد را از صمگرفته است و صحبت امر انسه رو گفت تو که زن جسین بن ملئے  
بن ابی طابی و فاسح که پیر محمد بن ابی بکر صدیق است و سالمه که پیر عبید اشده بن قدر است پیش  
من می آمید دسید بن سید بن آید و اشده که گردن ویرا بخواهیم زد کسر با بلکه کرد علی بن احسین  
رضی اتفاق عنهم ای گوید که پدر من سبب بیاس بر مانگ شد چون بیرون آمدیم پیش سید بن سید  
رفیقیم و قصده ابوی بازگفتم و گفتیم اگر بصره سیر وی دو غربت گفت مراد بصره نمی داشت

گفتم سچانه بعده فرزان و پرادران رو گفت با من منادی که روزی نیخ بارندامی کنند حکم و شد که  
هر گز فراخدا خواهد کرد و گرانیکه بوسی خواهد آمد پس گفتم در سجد از اشخاص که می شنی بجایه و یک اتفاقی کن  
زیرا که ترا در جای تب خواهند طلبیم گفت بجایی رفی گز راه که مراد ران خوسته وارد است  
از خبرات و مذاقت لغتم ای برادر بیرون تو بخی هی گفته چون پرسیدی خدا ای تعالی می دید  
که من از پیش پیش از پیش می ترسیم لیکن اول آنچه می گوییم داد و ستد آن و آخر آن حمد و شناخت خد هست  
است و در تو و پر محمد صلی اللہ علیہ و آله و سلم و از خدا ای تعالی در می خواهیم که هزار بیان و ای فرموشی  
گردانند مدتی آن امیر و پادشاه بود بعد از آن غراث شروع شد و غرمه بیشتر شاهزاده کرد چون چند منزل از  
درینه بیرون آمد بر روزی خلاص دیدم ویرا نیمی داد غلام هر گزت پیک ساعت باش زیبی رسوانی دید  
شهر مندگی من از علی بن اسحیق علی و قیاسی همچو وصاله هن عبد اشید که من در پیش ایشان سوگند  
خورده بیگردن سعید بن سبب را پیش و در تقدیم که از آن وقت تا این زمان در پیش ساعت از ساعت  
شب و روز پیما و من شیاده هست غلام گفت آنچه خدا ای تعالی می خواست بهتر از اینست که تو بخود  
خواسته بودی و هم از تو گفته است که در بایه هر که نیز بیان بر مدینه سلطان شده بودند  
و بسیاری از حماجری و انسداد را تقبل آورند پیش از من در سجد رسول صلی اللہ علیہ و آله و سلم پیش  
کن بود هر گذا که وقت نهاده خدی از رو خدمه شدند آزاد یا نگشای از آنی و خاسته و نهاده بگزیدند  
این شاهزاده در آندر وی گفتند انتظرو اینها شیخ الجمیون سعید بن حضرت جمیه اللهم تعالی  
علیه نما بی کوفی بود فقهیه و عاپد و فاضل بود حجاج بن یوسف و پیر امیر شاهزاده سنه خمس و سیین  
دو هزار بن شیع و اربیین سنه آزوست آنند که حجاج بیکی از خوارص خود را با و فخر طلب سعید پیش  
رحمه اللهم فرستاد و در آنستادی طلب بصیر موده ایشی سعید ندویر کسر ارغ کردند ایشان را  
نشان داد چون پسر دیگر سعید ندویر سیده بود سلام کردند سر از سجد و برو شست و نهاده خود را تهادم  
کرد و بود پیش ایشان باز داد گفتند حجاج ترا می خلید حمد و شناخت خدا ای تعالی گفت و  
د. و پرسی رسول صلی اللہ علیہ و آله و سلم فرستاد و با ایشان روان شد بصیر موده آن را هب  
سعید ندر راهب ایشان - گفت باش و پیر بالا آنید که شیخ و پیر شب بگرد این دیر می آیند سعید بن  
جیمز در زیاده گفتند می خواهی که مگر فرجی گفت نهی گز نیم ایام بخانه مشرکی در خواهیم آمد و پیر گفتند  
سعید عز و املاک خود پدر کرد و گفت باکی نیست پروردگاری مس پیش است شهرا ایشان - از من جدا  
خواه بگرد اند و ایشان - ای ایشان من خواه ساخت نامه از هر گز نمی شد - گذاه - از مرد ایش  
گفت از می عهد و پیمانه نیست ما نیز سعید گفت باشد اوند پدر گواد خود عهد کرد و هم که تا اینجا از  
دو زشوم رهی گفت شما بالا آمیزد و کمانه ای خود را زه کمیند تا اشتب این نبده صلح را از بیان

چگاه دارید چون شب در آمد دیدند که بجزی آن روز بوقت خود را بر وی مایل نمی‌بینند فست و در تر  
با استاد بعد از آن شیری آمد و از پنجه پسر کرد و بود بکار چون راهب آنرا چند و بامداد کرد و فرود آمد از زوی شرائط  
اسلام و سخن رسول علیه السلام و مسلم اصم پرسید و رایان آورد و هم از زوی آن را خدا که پس از کشتن خود  
بر جای خود عاکر و گفت الله تم را سلطنت علی داد گفته بعدی بعدی زوی جوانج پانزده روز پیش از مردم  
پانزده روز داشتم می‌گفت مرد پس از عیده عزیز بسیار چو کار بود و هر کار داد که خواهیم کرد خواب کنم پس از مرد  
جهنم از زوی آن را که خود را داشت که و قصی که با ایشان کرد وی تبدیل به نعاسی بک شب پانگ نکرد چون  
با مرد و گیر از آن خرس آزاد نیایند و دوست از زوی داشتند و می‌گفتند آن خرس اچشد و ایست قطع  
و اتفاق صوتند و گیر از آن خرس آزاد نیایند و دوست از زوی داشتند که ای حسد بعد از پیش از خیر  
و عاکر بد کمن و از زوی داشتند که پیش و می‌گردند زوی و می‌گردند زوی و می‌گردند زوی و می‌گردند  
الا آنکه گفت و دوبار طبند و یکبار آنکه گفت و دوبار طبند و یکبار آنکه گفت و دوبار طبند و یکبار آنکه گفت  
امیر المؤمنین عمر رضی اتفاق عنده در آمد خلافت خود در مخصوص حج خردمنان را گفت بر پایی خیر پس  
گفت شیخ نیز مگر ایل کوفه پس گفت ایل کوفه نیز  
گماز آنکه سر که از قدر پاشند پا شد پاک اس بر پایی خانند و آن خانند و آن خانند و آن خانند  
از ایس پرسید که اویس را می‌شناسی آنیز گفت تو ویراچه می‌پرسی اے امیر المؤمنین  
که در میان ما از دوست نادان تر و بیوام تر و مختار تر کسی نیست عمر رضی آنکه عذر نگیریست و گفت  
سموت رسول محمد صلی الله علیه و آله و سلم يقول پیش از شیخا عنده مثل پیش از مضر هرم بن جبان  
رضی اتفاق عنده گوید که چون این خبر بین رسید بکوفه فیضم و مهرابی مقصودی بود و خود را پافت  
صحبت دوست ناگاه دوست نیز  
زیر آنکه حلبیه دوست را شنید و بود می‌گردند و می‌گردند و می‌گردند و می‌گردند و می‌گردند  
مکر و گفتم پر حکم اتفاق پا ادیس و غولک گفت نت حکم اتفاق بعد از آن گرید پرسن زور  
آور از غایب بمحبی که با اوی داشتم دوست نیز  
چیزی اتفاق پا هرم بن جبان که بنت نات پا اخی ترا که بجا نیز نیز نیز نیز نیز نیز  
لا ازاله ولا اشید بجان رینان کان و عذر نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز  
از کجا شنیدی و پیش ازین پر گز ترا نه پیده هم فرمود که اینا فی اهلی هم بین و بعد از آن مختار  
و بکار فرمود و در آن موضع که می‌فرمود گفت نات محمد صلی الله علیه و آله و سلم و نات ابو بکر فلیفتح  
رسول اشید و مات اخی و صدر نیز نیز احاطا ب من گفتم حکم اتفاق منوز هم خود بود گفت  
بله مرده هست خدای تعالی خبر مرگ دوست نیز نیز و بعد از آن مختار و بکار فرمود و مرد

و زنا نهاده خیر کرد و در آن رخاسته اسلام خلیل و رحمة اللہ و برکاتہ بود ازین دیگر ترا شوخاچم دید و در این شد خوششم که با اوی قدری احمد بردم بلند شست در قضاۓ دی گرسیتم دی گرسیتم تا بگو جهادے کونه در آمد بعد ازان بھر جنده طلب و دی شنا فهم از دی هیچ امر و خبر نبا فهم اما بر من پیچ بفیلان شست کرد و پر ایک بار و و بار و رخواب ندیدم از دوست آمد که در آذربایجان گذشت پیغامبر رضیم بود و پر اوفات رسیده صحاب و دی خواستند که قبر و دی سیده شنگلی رسیدند که قبر و دی سیده در این گندم بودند و که آنرا خوبی ساخته و خواستند که کفن بسازند و در جامد دان و بچاها پا فتنه کرد و سنت پافت بخواهی و مزمور دویز لازان کفیق باختت و در آن قبر و فن کردند میمیون شجیپ رحمة اللہ تعالیٰ کے علیهم و سعیه و سنت که در زمان حجاج خواستم که رسیده جمعیه رهیم باز بخواهی فهم که چرا در عقب این ظاهر نماز گزند و هم درین مترو دی بودم آن خواره ای من پر رفقان قادر گرفت شنیدم که از جانب خانه آزاد زندگی پا آینما اکنون آمنوا ادو اتو دت لصلوۃ من یوم بجهة الایچ و هم و دی اگفتند و سنت که روز سکنی بی نوشتم چیزی بخواهی من آمد که الگ از این نوشتم آن نکنی بزیستی سنت پافت اماد و غ بود و گزند می نوشتم رهیم بود و اما نکنی بزیستی و اشت که ای گفتیم خوبی و سخا بیهی می نوشتم ترک نکنم نماز خر خاطر من بر ترک قرار گرفت و زکو شه خانه آزاد آمد که پیش اتکه الدین آمنوا بالقول الشفایت فی الحیوة الدنیا الاصح صلی اللہ علیہ ایشیم رحمة اللہ تعالیٰ کے علیهم بکی اذنیقات گفتند و سنت که با اوی بیت خرابی جانب کابل بیر یون آمدیم چون شب و رفته فود آمدیم با خود گفتیم مشیب مرقب حال و سی می بیشم تما چنینی که ایچه مردمان از عبادات و سی می گویند چون سنت چون نماز خفتن گزند و خفت و بعد ازان که هر دم قرار گرفتند پر نیت و در آن زد کی بیشنه بود آیینجا در آمد من نیز و عقب و سی در آدم و صنو ساخت و در نماز ایستاد نماگاهاد دیدم که شیری سی بیشنه بود آیینجا در نیت بود از ترس بآینجا بلالا فهم و سی آن شیری همچو اتفاقات نکرد و از دوست حساب موشی پر نیت اشت چون رسید گفت گفتیم حاکم و پر ای دی و چون نماز را تماصر کرد و سلام داد و سی بگفت برداشی سیچ و دروزی خود را از جانه دیگر طلب کن آن شیری گشت و بانگ کرد که گفتیم گلگ کو یه ما زیم بدرید و بخان نمازی گزند و تماصیج بد مید و هم و سی گفتند که چون بعد وزدیک رسیدم و ایشکه خلک کرد که بیشنه ایشکه زید انشکه زید انشود و شیر و سی بیار کم شد و پر خاست و در نماز ایستاد و گفت الهم یا هست علیهم ان فر د علیه بخانی و تقدیمانی ایصال شسته و سی با بار بجه آمد و پیش و سی با استاد و از صلاۃ بن ایشیم رحمة اللہ آمد که و سی گفتند که روز سی در نویی اموزی فیضیم گرستگه بر من فلکیه کرد و هر چند بخاسته المحبیم که بخودم نیافرسته و عاکر دم و از خدا به نعایی طعامی طلبیدم پر بالا سی هر کوب

خود فر خوب شد هم آوازی بگوش من آمد و پیدم که دست مازچه ایست افتاده پنجه داران پیچیده آفراد  
برداشتمن و گپشاد هم در آنجا پنجه بود از برگ خرمابا نتنه پر خرماسه تو و دران وقت بیچ جای سه خرماسه تر نبود  
از ان چندان بخوبدم که پیر شد هم و باقی را برداشتمن و رسانید هم آواز اپوچه گفتم از من طلب طور  
کرد و بطلب پنجه خرماسه دادم بعد از آن برداشتگار سه گذرن من برداشت افتاده ایست خرماسه خرماسه خود  
بسخته بود گفت این از آن طبیعت است که بین داده بوده بهر هم این چنان رحمه اللهم علیهم  
از وسیله آنند که در تابستان که هر آگه هم بود و ففات کرد و چون دیر از قبر کردند پا را که ببرد بر قبر و سے  
ند زیارت کم بر بالا سے فبر و سے بیارید و آن انجام تجاه و زنگرد و گویند که در چنان روز از قبر و سے گیاه بزید  
**عمر بن عبید** الفرزی رحمه اللهم تعالیٰ لئے علیهم گفت و سے بحضور است و ما در وسیله  
اهم عاصمین علیهم اخطاب و مدت خلافت و سے دو سال دفعه ماد و یا تزویه روز بوده است و مات  
رحمه اللهم لعشر بقیین من حب سنه اندست و ماته و چون این سمع و تلشیں سنه گویند که امیر المؤمنین علیهم  
رضی اللهم عمه شیخی در مدینه می گشت سحرگاه انجام رسانید که آواز نسنه آنند که دضر خود را سے گفت خبریز  
و آن پا شیر و پایه نیز دختر گفت این نبی شاید زیر اکه امیر المؤمنین علیهم از این شیوه کرد و بود و منادی  
و سے آن ندا کرد گفت بر خیز که اینجا که تویی نمکش می بینید و نه منادی دختر گفت که دانند که من  
چنان شخواهیم کرد که در بلای فرمان علیهم بدم و در علامتی گفت و سے کنم چون بامداد شه امیر المؤمنین  
علیهم رضی اللهم عزیز خود عاضتم گفت بفلان خانه رو انجاد خیزیست اگر مشغول بدرگیری  
نشده باشد و پر امکان کن شاید که خدا سے تعالیٰ از وسیله فرزند سے بسار ک پدر عاصم  
برگفت و پر امکان کرد از وسیله اهم عاصمین علیهم اخطاب متولد شد چون عبد اللهم نیز  
بن هر دان خویست که اصر عاصم علیهم امکان کند و نکیل خود را گفت چهار صد دینار از طیب مال من  
جمع کن کی می خواهم که با خانواده که اهل صلاح دند و صلت کنم پس اهم عاصم را امکان کرد و  
از وسیله علیهم بعید الفرزی متولد شد سپهان ثوری رحمه اللهم گفتة است انجام رحمه اللهم ابی گپرو علیهم  
و عثمانی و علیهم بعید الفرزی رضی اللهم گفتیم بیان بن بعید و گفتة است در وقتیکه عمر بن علیه بعید الفرزی  
امیر در بیشه بود و پیدم که پیریز سے گمیه بر دست و سے اند اخته بود چون نیاز گزارد و بخانه در از مر  
من پیر و عقب و سے در شدم گفتیم صالح اللهم الامیران پیر که بود که گمیه بر دست همیز کرد و بود خود  
که قو و پیدا و پیدم ای ریاح گفتیم آرسے فرمود که نیز ادم ترا مگر مرد سے صالح دست و سے برادران خیز  
بود علیهم بسلام آمد و بود و مر آگاه شیه کرد که نبود و سے امر خلافت بین خواهیم بیند و در انجام ادل  
خوزه هم و زر پدر آورده زنده که چون و سے بخلافت نشست خدمایان و کوچه های گفتند این مرد صالح  
که بخلافت نشسته است کیست از ایشان پرسیدند که این را چه و ہنسیدند که این را گرگان و خیرین

از گومند ان ما در شدند و شیبی نمی ساختند و کسی گفتہ نشد که در زمان ششین عبید الغزیز باوی  
رسیدم و دیدم که گرگ در بیان گومند ان می گرد و پیچ اشیبی نمی ساخت آورده اند که بعضی از  
همان و سے بوی نوشست که شهر با دیران است اگر امیر رامونینش پیزی سے تعین فرماید از این است که  
در جواب نوشست که مضمون کتاب ترا و نشتم کرد شهر از عدل حصار عی سیاسا زور از همای است آنرا از  
علم پاک کن که مرست شهر تو نیست و آورده اند که چون برسوت مشرف شد فرمود که مر اینجا نبند  
و دیر اینجا نند فرمود که آنکه من آنهم که مر امیر کرد سے نقیبی کردم و منی فرمودی و عاصی ششم دیگر  
می گوییم لا اله الا و تکر عباد از این سر بالا کرد و پیزی پیشگیری نیست از و سے پرسیدند که پیشی گزینش  
فرمود که جماعتی صافر آمده اند که نه انس اند و نه جن عبید از این فوت شده و آورده اند که چون خاک

برویت رخیزند از آسمان کاغذ سے فرو آمد و رویت نوشته که بسم اللہ الرحمن الرحيم خدا ایمان  
من امکن دلم بین عبید الغزیز من الانار صاحب فتوحات مکیہ قدس امکن تعالیٰ سره و زکر افظا ب  
آورده است که بعضی از ایشان از این قبیل اند که با خلافت معنوی ایشان خلافت صورت  
پیش نشانند یا فته است و عمر بن عبید الغزیز ارجمند است تعالیٰ علیه ازین قبیل درشت است  
عمر و بن عقبیتہ رحمۃ اللہ تعلیم ایشان لے علیہ و سے از کبار مابین اهل کوفه بود قدر  
تغلق است ایجاده عن المراد و یہ شرط و سے پا صاحب این بود که و سے خدمت ایشان کند و زرے که  
هو ابیا رگم بود پھر ایندیں گومند ان بیرون فیض است بود کی از صاحب در عقب و می برفت  
و دیر دیافت در خواب و پاره ای دیر و دیر ہای کرده چون بیدار شد رفت و گفت اے عمر ایشان  
پا در احمد و ازوی پیشان پستند که آنرا پاکی نگوید آزوی که بغراء رفت چهار پایان  
صاحب ایگاه می داشت ایر پسر دی سایه می کرد و و سے نمازی گزار و سجلع بگرد و سے  
و رزندند و دیر ایگاه می داشتند و سے گفتہ است که از خدای تعالیٰ سے پیش خواسته ام و پیش خناسته  
کرده است و سوچم امیدوار می پیش از خدای تعالیٰ در سے خواهم که مر اد و نیابے غربت گرداند  
آنرا و فتن وی پیش ایشان بر ایجاده است و دیگر در خواستم که مر قوت دهد در ادای جلوه است  
قوه داد و دیگر در خواستم که مر ایشان داد روزے کند امید می دادم که آنهم روزی کند مطری  
میں عبید اللہ بن عقبیتہ رحمۃ اللہ تعلیم ایشان لے علیہ ازوی که باجمعی از ای ای خود  
و شسبتا ریکم فی فرشتہ بر سر تازیا نیکی از ایشان روشنائی پیدا شد که راه را می دیدند و هم  
از و سے آرنند که چنین بدروغی پر وی چیز گفت مطری گفت خداوند اگر این شخص این سخن را  
بر مطری پر دروغ سے بند زد و دیر اهل اک گردان فی اکمال آن شخص بیفتاد و سید و اهل آن شخص  
بوای که زیاد بودستیا شد که وند تریا و گفت چیز چیز گفت و سه گفت و عادی

مردے سماج بالقدر پر موافق افتاد چہ تو ان کو محمد بن اسناک در حمۃ اللہ تعالیٰ علیہ از وفات  
آزاد کر بائیسے از فازیان وردہ ہے می فرشند بی از بیان لفظت قدرت پنیر تازہ می خواہم بس بن  
مشکل گفت وز خدا ی تعالیٰ بخوبی پیدا کر دے قادرست کہ درین را و پنیر تازہ بد ہو ہے قوم دعا کر دن  
چون ذمکی را و فرشند ز بیلی پا فتنہ سر و خستہ پران پنیر تراویح بگیرے گفت از بیان کہ قدرتے عمل  
پاشتی کہ باین پنیر پخور دی محمد بن مشکل گفت آنکس کہ شمار اپنی دادی تو ان کو عسل جنم پڑھ قوم  
دعا کر دن چون اند کے بر قتنہ قدرتے پر عسل و پھنڈ پس سر دنہ فرو د آمدند و ان پنیر و عسل را  
بجم بخورد نہ عبید اللہ جن ای جعفر رحمۃ اللہ علیہ وے گفتہ است کہ بغراۃ قسطنطینیہ پر  
کشتی را شکست و موج مار اپنے اند خست در بیان در بیان میں بخش کس پیش بود می خدا می تعالیٰ  
ہر پا در دبر دے ہر کیے از بیک بیک از ان سنگبے رہیا پندر کہ آنے کے مکید جنم و بجا سے شراب  
و طعام می شستہ تا ان وقت کی کشتی بار سید و مار ابر و شہت و بکش ارہ بر دالیوب لختمان

رحمتہ اللہ علیہ از ک بصرہ بودہ ہست قال حسن الہبی رحمۃ اللہ علیہ سید شباب  
امل اہمیرہ دیوب لختیانی عبید اللہ اوزد زید گفتہ است کہ پا ایوب لختیانی در کوہ حرا بلو دم مر مشکل  
خفت در بیان کو دے آن از بیک من فهم کر گفت ترا چشم گفتہ مر لشکلی چنان در بیان  
است کہ بنفس خود تسامم گفت ہر چشم کنیم پوشیدہ خوارہ ہے و اشیت گفتہ ارے مر اسکے  
داروں نہم سو گند خور دم کہ تازندہ پہشہ با بیج کس نگویم پاسے خود را بر کوہ حرا ز دا ب بر جوشیدہ  
سیراب بخورد دم و با خود بر داشتم و تازندہ بود با بیج کس لفتم سالمہ نیانی رحمۃ اللہ  
تعالیٰ علیہ وے بصریت چل سال و محبت نہ بودہ است رضی اللہ عنہ چہیشہ دوزہ  
ے و شہت در بیان روز بیک لفتم قرآن می کرد از جانشی کے در سحر نا بر قبر و سے می گزشتہ اند  
رو دیت کر ده اند کہ می گفتہ اند چون بزر دیک قبر سالمہ می سیجم آواز قرادت می شنونیم روزے  
سالمہ از جمید طویل چسیدہ کو صحیح تجویید ہست کہ کسے طیار از انبیاء در قبر خود شاگز از دو جمید گفت  
فی سالم گفتہ خداوند اگر کسی را اذون خواری کر دکہ در قبر نہ از گز ارسالمہ را اذون کن سیکے از  
شقات گفتہ ہست کہ وائکر الدینی لا الہ الا جو کہ من سالمہ را در قبر نہ سادم و تیید طویل ہامن بود چون  
خشتمہ ارہ ایک دیوی رہست کر دیم ناگاہ بیک خشت فروقت دیدم کہ در نماز ایضاً دو جمید را  
گفتہ کہ سے بینی گفت خامہ طس پاٹش چون از دفن وے ہاگر شیم پیش و خڑوے فرشیم گفتہ  
صل سالمہ چ بود گفت از وے چشمها ہو کر دید انجیہ شاہرو کر دہ بود دیم گفتہ پیش گفت نجیا  
سال پر دکہ وے قیام شب می کرو چون و قیام جو یعنی دو عامی گفت اللهم ان کنت عطیت احمد  
من خلق کس اصلوہ فی قبرہ فاعطیتہا خدا سے تعالیٰ نشر دکہ و ملے و پیر ار دکنہ اپو حلیم چہ پہنچ

بن سالم الرحمی رحمة اللہ تعالیٰ علیہ وی صحبت سلمان فارس یا فتح بود و وے صاحب گو سفند بود و پر  
گنارہ و دلتاشستی طلاقش ہرگز پوچھ کے از مشائخ روایت می کند کہ وقتی پرور گذشتہم و او در نماز  
بود و گرگ گو سفند ان اور احمدی چرانیہ لفظتم این پیر از یا وی کن شہ کہ علامت بزرگ می بنیجہ بود متر نا از  
نمایز فارغ شد بردی سلام کر دم گفت ای پسر پچھ کار آمدہ لفظتم بربارات گفت خیرک اللہ لفظتم ام ایها  
ای شیخ مرگ را بامیش موافقت می بنیجہ گفت از انکہ رامی بیش با حق موافق ہست این گفت و گھٹے  
چوہین درز پرستھے و ٹھٹ بکشاد بکی شیر و یکے عمل گفشم، یہا شیخ این چو درجہ ہست و پسر  
یا فتح گفت بتا بیوت مصلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفت ای پسر قوم موسی غلبہ بسلام با آنکہ اور ا  
منی الف بور ندر سنگ خارہ ایشان را آباد و ادو موسی شبد رجھجک بود و چون محمد رضی اللہ علیہ  
والہ وسلم بتایع پہشہ، خرسنگ مر انگین پیشہ نہ ہد و محمد بہتر از موسی بود علیہ السلام لفتش مرا  
پندی رو گفت لا جمل تباکہ حصہ و ق اکھر ص و بینک و عاد اکرم دل را محل از مکن و معدہ را  
موقع حرمہ کہ بلکہ ورین دو چیز و بنیات و رخط این دو پیڑست حسن رضی رحمة اللہ تعالیٰ  
اعمالے علیہ وے از کیا رتابیعین ہست و لہ شستین بقنا من خلا ف خضر رضی پند عہد و میت  
تن را از حساب رسول ملی اقدم علیہ و آلہ وسلم در پا فتح ہست و قیل ما یہ و ملشین و اللہ اعلم و در ماہ  
سبب وفات یا فتح سنتہ عشر و ما یہ و ہرو زین قیص و خاتین سنتہ حسنه گفتہ ہست کہ کلام دے  
شیعی بود بکلام فرمی ای علیہ السلام کلیا تھا لم پھا رکتہ رجم رشد عبید اجل احمد حبہ و اصد  
فا کمل کسرة ولیم خلقا و لفظیں بالارض و اجده فی العبادۃ و یکی علی تھبۃ و طلب نہدہ الرحمۃ و هرب  
من نہدہ العذاب و نہما لاضکاف فانکا لاتدری علی اسد قد اطلع طبیعی عماننا خصل لا اقبل  
مشکم شیما لاتخیح نفس این آدم من الدنیا الا احسرات نہت اند لم شیع ماجع و لم پریک ما اہل دمین  
از از ما قدم علیہ و آزوے آرنکہ موسیہ بکی از خوارج بیاس وے ماضی شد و اہل بکر را  
ایڈامی کر دیک روز بکل بیاس با اوی گفتہ یا با سید و سعیج با امیری کوئی کہ شرین خارجی را از  
سر ما درع کند حسنه بسی گفتہ روزے با حساب نشستہ بود و پر کہ آن شخص می ایڈ گفت اللہ گلت  
اوادہ ندا فا کفتہ نہت آن شخص بروے در افتاد ویر ابر داشتند و باہل و سخے بر دند  
با پیشکار رہ جید مگر فردہ طا و سس این کیا ان کیتت وے ابو عبید الرحمن ہست از اہل  
سین سنتہ بستہ بود کہ پیر خود را وصیت کر دیکہ چون مراد پیر کئے بقیر من نظر کن اگر مراد پیر قبر عیا  
خدوت تو اے رہشکر گوئے و اگر پیا بی قانا صد و نا ایسرا جوں تادوی گرید کہ از بختے او لا او  
مش مبتدہ کہ چون پسروے ویر اور قبر کر دی بعد از ان نظر کر در قبر و سہیچ چیز نیا گفت، شادمان  
شہ عبید اللہ سلطان رحمة اللہ تعالیٰ علیہ کیتت وی ابوریحانہ ہست از تابعین پت نہ رہے

آرند که در گفتگو شده بود و چیزی می داشت سوزن و سی دندان را فراخواست و سوگند پرتو خداوند را  
 که سوزن مردین بازگردان سوزن داشت از دریا طایا برآورد و دست دراز کرد و در گرفت و گویند  
 که در بیان داشت این گفتگو اینستی تو مگر بند و بخشش در بیان آن را مگرفت تا فاش نشاند  
 که خان صافی شده که گویا بازیست است که روزین و پره العاده در حممه اللئه علیه  
 علیله کوئی سکن جرجان و بهنامات قبر و مشهور نیار سیح مالک بن میس رضی احمد عنده از گذشته  
 داشت پرسید که دیگر چیزی که از داشته باشد که در گفتگو بازگشته باشد و این چیزی که در گفتگو  
 که پنهان روز خود را داشته باشد که در خوارب دیدم که گورستان جرجان شده گزدم چه اهل گورستان نشسته بودند  
 آرند که گفتگو داشت که در خوارب دیدم که گورستان خمار اچه بوده است که جا همایش سفید  
 پوشیده اید گفتند که هاراجا همایش سفید پوشیده اند بجهت قدر دم کر زین و پره مورقی بمحکم  
 تابه بصره بود از داشته آرند که دیگر چیزی که از داشته باشد نفعه خود را نمود پس سرفودی را بافت چیزی داشت  
 علیله ایشی ایشی که دیگر چیزی که داشته باشد اهل فارس بود و بصره ساکن شده و اند و تحقیقی و مستحب  
 اند درست بود از داشته آرند که دیدم اینم التزویه در بصره می دید خود در روز عزمه در هفقات و مهر از داشته  
 آرند که گفتگو داشت عادت من آن بود که هر روز چیک خرمائی خشک افشاره که در گفتگو داشت  
 آرند اپرای من آماده می ساختند پس روز در وقت افشار آنرا طلب و هشتم نیای قلم نفس من  
 از داشتن متأثر شد و دیدم که آنند و آمد و پیک خرمائی پرست من داد بخوبی دم و چشم از داشته باشد  
 گیشه خود را خانی می نهاد و چون برمی داشت پر بود سفیان سعید توری رحمه انتد تواند  
 علیله دیگر چیزی که از داشته باشد که شیخ خود صادقی نزهرا داشت و دیگر اتفاق گفتگو داشت  
 که سحرگاهی است بزرگ دم و خوش سیم ناگاه دیدم که دیگر چیزی که از داشته باشد خود  
 پوشیده بکنار چاه آمد و دلوسے آب بکشید و بیاش ایشید من بیزیر چیزی داشتم و دیگر باقی نانده بود و بیاش  
 پسند پادام بود هرگز چیزی از داشت خوشتر نباشد شاید بودم چون بازگشیدم دیگر داشتم و دیگر داشتم  
 سهره و میگز آدم و چهارشنبه شب شیخ بجان صورت آمد و دلوسے آب گرفت و  
 بیاش ایشید من پس نانده دیر ایاش ایشید آب بیه بود عسل آبزیسته چون بازگشیدم داشتم  
 سحره و میگز بجان موضع بنشتم دیگر چیزی داشت آب خود بیه دیر افودم شیره  
 بود بشکر آجسته چاهه دیر ایگرفتیم دیر و سی پیشیدم و سوگند را دیگر داشتم که بیه این خانه که  
 بگویی که تو گیستی گفت بشکر آنکه نانزه نموده بنشتم باکس نگویی گفتگویم گفت من سفیان چه بیه  
 شوری دم و چشم از داشته باشد و در خانه بیه ایشید از داشتن خود فوت شد و بصره صدای چون

گفت کہ پسہ مرد طبیلے پور و زرے سفیان رحمہ اللہ گفت کہ چند ہی این مرغ را محبوس دارید  
ٹاشی و پر آزار او کمیند من گفتم کہ از آن پس رفت و سے آزار چو خشید تو آزار کن گفت نے و پر ای  
یہ دنیا می دھم کیک دنیار داد و پر اگر قلت آزار دکرو آن مرغ روز می رفت و شب بیان خانہ  
رسفیان رحمہ اللہ تھا تو وسے آمد چون رسفیان وفات کرد و عقب جنازہ وی آمد و افسوس اپنے بیان  
زد و بعد از ان پیشہ پسہ قبر دے می آمد گاہے شب آن چاہی پور و گاہے بخانہ وسے باز  
ی آہے آخر دیر اپنے قبر دے مرد و یا فتنہ دوپھلوے قبر دی درخاک کر دند و حم از وسے آرنہ  
لہ چون و پر ایک دز دن غسل کر دند و حم پسہ دے یا فتنہ نوشہ کہ فیضانیکم اشدو مات رحمہ اللہ  
با بصرہ سنه احمدی و سعین دنایہ شیبان راعی رحمہ اللہ تعالیٰ لے علیہ گزیند  
رسفیان شبائی سے کرد چون روز جمعہ آدمی بھا سے خود خلے گرد گو سفند ان کشیدی و خیاز  
رفتی آن گو سفند ان ازان خط پیر دن رفته دے تا آدن وسے ڈگو گزیند کہ وقت دیر اجنا جت  
رسید و آب بیو کہ غسل کندا پارہ بر تند و بیارید تاوے غسل کرد پس بر فت و گو گزیند کہ دیر ا  
درخانہ جس کرد و دید اپنے اخوار کرد چون درد اپشا وند درخانہ نیو رسفیان فور سے  
رحمہ اللہ تعالیٰ لگتہ است کہ من رسفیان بیڑیت جج بیرون آمد یہ روز سے درد اہ مارٹھی  
پیش آمد رسفیان گفتم این سگ رامی بنی کہ پیش را و ماگر فتی گفت متسر اسے رسفیان  
بعد ازان بانگ پران شیر زو آن شیر مشل سگ دم خود جینا نیدن گرفت رسفیان گفت  
روش و پر اگر یہ دھماکید و پر افتشم این پیشہ شہرت گفت این کے بنی چہ شہرت است  
نوری الگز من شہرت را کرو و داشتی خود را باز نکر دے مگر بر پشت وست تاکہ غبہ دند  
پن امبارک رحمہ اللہ تعالیٰ علیہ از اہل ہر و پور و است و دوڑیت کہ بلده است  
پر کنار فرات فوت شدہ است و قبر وے آنچی است قیل کان فیہ حصال عجمۃ ملم جمیع فی احمد  
اہل اعلم فی نہاد کان فیہما عالماء و رعاها فلما یوقت پاسن رجلا فی تجمع اعلیٰ شجاعانیا زلزلہ  
اویسا یقول ایشور سخیا پہا بیک رسفیان ثوری رحمہ اللہ تعالیٰ لگتہ است کہ ہر چند کو غسل  
مے کنم کہ درسالی سہ روز مشل این امبارک کہ تو انہم بود بنی تو اطم و خپیں عیاض حمہ اللہ تعالیٰ  
علیہ گفتہ است کہ سو گند سخدا وند خانہ لگبہ کہ دو خپیں من مشل عجد امداد مبارک ند پیدہ است  
فرز وسے آرنہ کہ شفیعے نامنیا شدہ پوچش وی فت و گفت دعا کن کہ خدا ای تعالیٰ حشیم را  
بنیا اگر و زندہ بخاست و دعا کر دخدا ای تعالیٰ حشیم و پر اینیا اگر دنیا کی ایسافت گوید کہ من ای شفیع  
بنیا دیز نہ بخدا دنیا دید و بودم و حم از وہی آرنہ کہ در درج سوچت غلام خود را گفت کہ شفیع  
ندر حم کہ ملکب سیر و م دین کتاب ہے صراحت پور و درد و دخانہ بانجلانہ غلام کتاب پس بیار اپنے بارہ و دخانہ

بردار و شس پر نیا مکد کے در آپ اندر ازو پاگرفت ازوی پرسید کہ کتنا پیاسا در درود خانہ انداختی فلام  
گفت انداختم گفت چو علامت دیدی علام گفت درج علامت نہ چدم گفت مند ہٹھہ علام گوید کہ  
بعد ازان رفته و آن کتبہ اور آپ انداختم و چدم کہ ازو درود خانہ نوے برآمان بالا گفت پرسیدم  
و پاگر شستہ پرسید کہ چو کروے گفت انچہ فرمودہ بودی بیجا سے اور دم فرمود کہ چو دیدی گفتہ نوے  
و چدم کہ ازو درود خانہ بآمان بالا گفت فرمود کہ آرے انچہ فرمودم بیجا سے اور دی تجد ازان فرمود  
کہ مشب سے رحم مراغل کن وجا بیسا سے را کہ دران اوہم بجهہ بودم کن سان پیش ازان  
کہ فرمدم جمع ٹونڈہ را فن کنسید و صیحت و پرا بیجا سے اور دیم چون چنازہ دید ایرون آوریم  
و دیدیم کہ ازو درود خانہ کشی پیدا ہشد چانتے بیرون آمدند و چون بیجا رسید نہ گفتند کہ احمد احمد  
کہ نماز و پر اور پاشیم پر دی نماز گزار و چدم و فن کردیم چون فائی شدیم ازان جماعت  
پرسیدم کہ شما از کیا و قصید کہ وسے وفات یا فتنہ است پیرے کہ دشمن جماعت بو گفت  
در خواب دیدم کہ گفتند انجام در دنوت شده است ہر کہ نماز و سے حاضر خود رضایمی نعایے  
و پر ایشیت روزی کنند ایک کشی را ایکلیہ گرفتم و بستا فتحم نماز و پر اور پاشیم الی چوہد الا سوہد موت  
رجھہ ائمہ قیامتے علیہم یکے از ثقات گوید کہ بجز موسی پر ابو سوہد اسود در آدم و موسی  
لکھوف ابصر بود عین حشیم وسے پوشیده بود دیدم کہ نصخے در خانہ دی اور خیڑت گفتہ حکم کہ  
چون حشیم تو می بیند این صحف پیش گفت با تو سخنے بگویم نماز مدد ام با سے بگوی ہر کاہ کہ چوہم  
کہ قرآن خواہم حشیم مر اینیا سے گرداند گویند کہ ہر وقت کی صحت رامی کشا دخشم وسے کشادہ  
می شد و چون صحت رامی پوشیدم وسے پوشیده می گشت رحل بکھول دی گفتہ است  
کہ دیغرو دیم در منزے فرود آمدیم دیدیم کہ مارے صپید مردہ افتادہ گفتیم شاپر کہ این مسلمانے  
پیش اب بروی سخیم و بزر پڑھا ک و فن نگر دیم چون شب بسید کلاتے شنیدیم کہ مغلیم ۔ ۱  
نے دیدیم گفتند پر جاک ائمہ در پیش ایک کر دید در حق اذن مسلمان اثر خواہ پیدشما ۔ ۱۱ دوہ  
پیاموریم کہ یا ان خود را دیگران ۱۱ دو اکیند و اگر خواہ پید کنایت اب و چرا نہیں دو اب  
شمار اپا خود کہ چشم گفتیم شغل اب و دو اب را ز ما بردا را رچ کہ این پیز و پیک ماؤ دست ترہت  
از تعییم او دیگر شنید ہر کاہ کہ در منزے فرود آمدیم شکھا را دیگر دن ہشتران آوازید نا چون  
ہشتران را از چرا نہیں پا ز آدمیم شکھا پر اب پیش چون در منزے فردوے آدمیم شکھا را از  
گردن ہشتران می آریختیم ہشتران را از عیش خود در پیش ایک دیم چون نماز شام باز سے آمد  
ہشتران پیریم پیوند و شکھا پر اب خانہ در عقوبات اعد اہنگانگہ کرہت او پیا و ہش  
از قبیل میخراست رسول ہست صلی رضی اللہ علیہ و سلم ہم پنین محتوا باتی کی نسبت بخالغان آخرت

وہی ادیانی کہ رحمائیت اور پناخت و خیریت و ملکیت و سے نگزد وہ اندراں بیل سخنات و سے  
است صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و اذان جملہ آنستہ ایک مردوں فضلہ مسلمان مشہد والبقرۃ  
و ای محرہن خواند و کتابت و میں نیز ہے کہ دو آخر مرتد شد و بعد میں خود پاک گفت و میں گفت مجھے  
چیز ہے نہیں و اندر مگر انہیں من نوشہ ہم از جو اسے وہی چون ببرد و پیرا ذفن کردند باہر ادا و پیرا و پیرا  
کہ زمین پیروں اندرا ختنہ پوک گفتند این اصحاب محدث کردند پار و گیر بڑا ہی و سے قبری بلند نہ دو  
ذفن کردند باہر ادا و گیر و پیرا یا گفتند کہ زمین پیروں اندرا ختنہ پوک گفتند این باز تیر اصحاب محمد  
کردند اندرا پار و گیر از پرانتے وہی قبرے کند خدا و انقدر کہ تو اشتندہ محبوق ساختند جاندار ادا و گیر و پیرا  
از زمین پیروں اندرا ختنہ پا گفتند و اشتند کہ آن نہ مل مقدمہ است و پیرا افیند اشتند و اندرا احمد  
آنستہ کہ یکے از زمانہ وہ شنید کہ رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودہ کہ ان المسلا نکتہ  
تفسع جھنہا اعلیٰ بہ عالم رضا عاصیع گفت و اشتر کہ ہر آئندہ انجمنہ ملائکہ را پیرا پاسے خود بکوہ جنم  
در نعلیں خود سمجھا سے آئنہ کوں ہستوار کر در در سے بچاں دا لک بن انس رضی اللہ علیہ اشتر عنت  
شہاد در در را نعلیں خود را بزر میں سے کو فت و میں گفت پاہما سے فرشتگان رامی شکنہ ناگاہ  
پل غریب و پیغما د و نتو انشتہ کہ پر پاسے فخر و پیرا بہ داشتند و سجاہت و سے پر و عذ خورہ در ہر دو  
پاسے و سے افتادہ یہ در پاسے و پیرا بہر پیدا نہ در پر میں بہانہ تما دقت مرگ ترا و می گویہ کہ من و پیرا  
و پیرا بودم کہ چون آپو بڑہ تیزی ارفت بعد اذان بر جائے پہاڑ تما ببرد و اذان جملہ  
آنستہ ایکہ از این متعدد صفاتی رحمہ اللہ کہ صاحب کتاب اسما و صحابہ است و میں اشتر عنتم  
و فیر آن از تصرفیت اوت و ماہست در عالم حدیث کھایت کنند و میں گفتہ است کہ در شام پر پی از  
مشائخ حدیث در آدم تما از دی سکل ع صرف کنم و پیرا بودم کہ وہی پر وہ پیش خود بہتہ بشتر و اس  
پر وہ بہ دی حدیث خواندن گرفتہ و تجویب می بودم از ایکہ حرا پیش خود پر وہ بہتہ است چون قرآن  
حدیث بآخ ر سید و دو نستہ کہ من اپنے متعدد حرم گفت پاہما عبید اللہ عاصیع سے دوائی کہ من غیر و  
و پس پر وہ میں شنید گفتہ نے گفت ترا این فہرست کم کہ از اہل ملے و از اہل نوادہ صدیقی سے گفتہ  
من روزی پیش یکے ایکیوں خود و ماضی پو دم این حدیث را با وہی می خوندند کہ بخولی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودہ است کہ اما بخشی الذا کی پر فتح رہہ قبل الاما مار ان سبھوں اللہ تعالیٰ رسم  
اں حمار آن شیخ این حدیث رائکو ار کر دو وزیر قم تکلف روچے کر دا ز شقا و تے کہ داشتم  
شکے در دل من در آمد کہ این چون تو اندر بود چون آن شب خواب کر دم و پلند او بید ای خدم  
سر من چون حمار کی شد بود اور می جبک از جا اس علمہ مخزوم نام دم و پر کہ از علیہ علم نیز دیک  
من نے آپ ز باؤتے از پس پر وہ سجن نے گویم دچون از اہل بکال دعلم دین ترا ایڈ نہم این

با تو در میان می خشم باشد امی تعالیٰ عهد کن که ناز مده بکشم با هیچ کس نگوئی و چون بسیرم بگوئی نامروز در وقت احادیث رسول صلی اللہ علیہ و آله و سلمہ با دین بکشم و نک در ول نیا زندگان با خدا که تعالیٰ عهد کر دیم پر دو از پیش بر داشت و خود را کمین نمود جسد را چون جسد آدمی بود و سر دی چون حسره از گوش و این تنفس را نماز نهاده بود با هیچ کس نگفته و اللہ تعالیٰ اعلیٰ و حکم و ازان چشمکه آنست عقوبت ظلم و اهل غلوی امام استغفاری رسمیه ائمه تعالیٰ از یکی مخلف کو ایت کرد و هست که دوست گفتہ هست که در سفر بپوادم دیدم که جانشی اجنازه هماده اند و قبرے می گفته من نیز آنجا رفتم تا ایشان را اور آن کار دوگار شومن نالگاه دیدم که پیرے بوسے سر وی و موسے رو وی و مسے سقید بر صرکی سفید سوار بوسے خوش از وسے می آز آنجا رسید و پرسید که این شیت گفتند کیمی هست اول سلامان پرسید که کدام از شکابوی نزدیکتر پیدا شاره بایسی کردند که این غلام و بی اشت از غلام پرسید که خواهیه تو نقیب قوی بوده است یا هیچ علیه از دعائی سلاطین بجهوده خود گرفته بوده است غلام گفت من اینها را نمی دانم اما می دانم که در غنائم خیانت می کرد آن پیر بار گفت بر پیش پیدا و برسے نماز بگذارد بیم چون با پرخاستیم که بروی نماز گزاریم آن پیر روسے از مادر و ایند و دیگر تا پدر دیم کم چون دیدم اور قبر کردیم تهری در قبر دیگر فراموش کردیم غلام گفت من این پیر را از شنفه عاریت گرفت بودم و شنفه کرد و بودم که بوسے باز برم خاک را از وسے دو کرد و بندیزد که وی شش شصت ملتفت پیروکردن دیگر است و سنت آن درست وی دیدم گذاشتند و بازگشتم و فند ایند پیر را خبر کردیم وی نیز آمد و دیدم اینچه ما دیدیم و از آن چشمکه آنست که هم امام استغفاری از کی سلف را می کرد و می گفت که روزی در ایام حج در فضیلی کو چوپانے می شنید و دیدم که هم دهنده بیان ریکجا جمیع آمره بردند من نیز آنجا فتحم دیدم که بسیاری را زین گرفته است و فرسته بروهند پیش برا و دینها آوردند تا وسے اخلاص گفته نتوانستند چون از استخلاص وی فرمیدند نه با وسے گفته که بگویی که بچه هم خواهی دار این شدی تا دیگران اعتبار گیرند و از مثل آن باز بگشند وسے هیچ جواب نهی و او نماز بین و پر ایمه مساجد و فروبردو وسے می گزینست باز دیدم بالغه کردند که شبیب این دیگر بوسے تا دیگران چند گیرند هم گفت چون بسیاری وسے رسید بازمیانه کردند گریان گفت عادت من آن بود که کبوتران حرم و می گرفتم و می گشتم و می خوردم و از آن چشمکه هم امام استغفاری رحمتہ اللہ تعالیٰ و می گفت که دوست را قومی نمی گزینست چون بسیاری ندوی فخر لی فروزادند آنچه که پیروکی ایشان آمدیکیه از آن قوم وی دیدم ای ای پر تو آنرا بگذار منی گزدشت و می خندید تا آن زمان که آن آهواز ترس پیشک اند خست و بوس کرد بعد از آن

بگذشت چون در گرگ مکا و روز خواب کرد دارمی آمد و برشکم و سه حلقة زد و صحاب دمی باشگز روی  
زندگ که دای بر تو حرکت نکن و بین که برشکم تو پیش است ما را بشکم دمی فرد و نیاز نباشی و غایب نگرد  
چند آنکه آمود کرده بود و از این حمله آنست آنکه هم امام مستغفری محمد ائمه گفته است که جماعت  
در سایه درختان حرم فرو آمده بودند کما چی سخن نپنداشند و نمان خوش نهادند بلکه از ایشان تیر بر کمان نهاد  
و آمده شد. انتشار کرد و دیگر بر این نزد دمی سخن نداشند کما هم آتش علیهم از زیر دیگر بیرون آمد و آن  
تو هم امام بود خست بی آنکه جامد با و متاعها ای ایشان بسوزد و آن درختان را که در سایه آن بود  
دشیمی مرسدید و از این حمله آنست خقویات اهل اعتزال هم امام مستغفری محمد ائمه علیه  
آورد و آنست که ایسلطف گفته است که مردم سایه بودند اینها و قاری بود و خط کلام ائمه شد  
روزی دیر ایشان نزاع افتاد گفت اگر قرآن مخلوق نباشد خدا ای تعالی آیات دیر از  
ول من محظوظ انا دچون شب بخفت خداری تعالی قرآن را از دل وی محظوظ چنانکه باعده از آن  
نمی داشت که قرآن چه پیش است چون ویرا گفته دمی که قرآن بخوان زبان می چینی باید و از دهان  
وی آواز می آمد که منچ کس نمی داشت که دی چه می گوید اهل دی از دنگ و هشتنده و ویرا  
خشم کردند تا ببرد و از این حمله آنست آنکه هم امام مستغفری محمد ائمه علیه را دست کرد که  
لکی ایسلطف گفته است که پدر ما درین عذر ادب قبر اشکر بود و هر چند در این باید وی مناظره می کردند  
از این برگی گذشت که شب با اوی در یک غاه خفتة بودم ناگفته با هظراب و فرع تمام از خواب  
بید ارشد و آواز داد که ای غلان بر خیز و چراخ روشن کن چون چراخ آوردم گفت که در گفت پی  
من نظرکن چون نظر کردم ویدم که در گفت پایی دمی اثر سوختگی بود و آبله کرد و آبله بود پس گفت که در  
خواب چنان دیدم که بگوستمان در آدم را پایی من اقبری فرد گفت و بسوخت داین اثر آنست  
بعد از این بعد ادب قبر ایمان آورد و ایشان را بشکم آنست آنکه روزی متول سنجانه که از  
آنگذشته ساخته بودند و آب از بالا و زیر آن می گذشت در آمد و خواص و ندیمان دمی با دمی در آمدند و در  
آشنا می آنکه گذشت بودند خندان بشد بعد از این گفت که چون ای شب خنده من فی پرسید گفتند  
اضحیک ائمه سنگ یا امیر ام منین شب خنده چیز گفت و اتفاق باشند درین مجلس با خود خود  
بین چین چویت گذشت بود و من بر بالای صرمه ایستاده بودم با خواص خود گفت که من بسی اندریش  
کردم درین سکله که ظلق قرآنست و در اینکه کردم در ایمان خواند هم بعضی قبول کردند بنابر طبع اینکه در  
دست ماست از مال و جا و بعضی بعد از زیر بسیار از ضرب و ضیس و غیر آن بنابر قوت دین کی  
من قبول نکردم در این امر شکنے بدی در آمده است بیش از که قصد آن کردم که این ائمه کنم و خوش  
درین کنتم این ای و آمده که از حاضران مجلس بود و درین سکله غلوی تمام گشت گفت ائمه ائمه یا



امنه از قبیل شهود است اینها از تقویت عقوبات است و فقنا اند و جمیع المسلمين لازم کتاب الطاعات <sup>لطفه</sup>  
این نیل المشهودات و چنین عن اقرب اسیایات المؤودی ای بلو اخذة بالعقوبات اند خبر موقوف و مین امیت  
آخر آنچه مفیض خیر و ملهم صواب تقویق ایراد آن داد و رطی این کتاب است که چون مطالعه کنند گمان  
برضمون آن مطلع شوند و از ادراک معافی آن غافع گردد باعث و تصدی این جمیع و مایلیت را ایده کار

خیرو مرحمت یا و کنند و پسته عالمی فضل و کرم است امداد و نهایت

لک احمد و شکر یاد ایجاد آیه که و صفت تمامی گرفت این مقاله دران وقت اتهام آن دست و داده  
که تقدیر بود تماش سال به خدا یا آن سرور انبیاء و کزویافت طریقت کمال به محب و پاکش که کنند تلافت  
فروغ هری خوبیان حب و آل به با بناج و ابتلاء ابتلای شان به تقدیر مشیان صفت را بیل مذکور که در کام  
چامی ایشانه ریزمه نجوانه عشق شان یک شما به آن بجهت این شیان از خورش پنجه که افتاد ز خوبی خبر  
از ایوال به دران جنودی پاکش ش تو باشی به کسر باقی و حم اندال

### خاتمه المطبع مناسب کارزار اسان مطبق

بعد از قیامت آیه غریب حلام در ربع اردیخت رسول عاصی سید امام رضا ای رزین ساکنان مسالک  
ملت محمدیه و پیر وان طرق وین ستویه بیان اباده درین خبر زمان حماوت اقربان کتاب الاجواب  
ستفهنهن لاما ثبت مراجع رسالت سیمی ایشان امداد القیوه لتفهیه تهییه لغایت ایک الفتوه مقیره  
برایک مقدمه در توضیح معنی آیه رسول و مهفت رکن و خانمه رثیه اول در تعاون و در لائل که پیش از ولادت  
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم شده و وصیه ولادت میباشد شیخ ششم شواهد که از آنمه اطهار  
و سیحانه که با این خبر آندره فتحه شو به نیمه از تابعین و پیغمبر صفویه علیه و نعمتہ در عقوبات احمد  
پیشنهاد و قیمت دیگر را نمایند ایج انتبه و معاشرین امنیت و غیره مبتدا به چنین تقاریر ضبط کرده اند لیکن چنان  
انجمنیان توصیه ای تحقیق و فنا نقیق خصوص شواهد احوال حضرات آنمه اطهار در حقیقی که کنندگان شیخه  
نمی رسمی با این گیرنده افراوه عاصم و پاس خواهی چوند گان نیک فرجام بعد نظر شناسی میوجیت امکان نه  
بسطیع رفع نهاده سیموده قیمت نویجیان داش و فرزندگی بد رسمی بیش و مردانگی و الائحته سرایا  
مردم فروع دیده از اقبا از نیمه و که شیخه و جلال شکافل که و هستگان نزدیک و در جنابه نفعی و لکشور حمایت  
نمایی با سرور در بلده علم آیه با لکشونه ایقونه ما فدوی شیخه ایاع مطالعه ایجی ایل و شد ایجی بکیویت ایجی  
آرایه و پیراسته شد امید از افضل و کرم پاری آنست که بقیوی فروختش پاری فرماید آین

ختم آینه





**فراء و فیہ کا بیان** جسون ان اہل تصوف ہوں مصنفوں نے  
نہیں موصوفین۔

**تفہیمۃ القلم** رہنے فی تحریر الانوار۔ سلسہ فائزہ نوری  
 قادریہ کا بیان مصنفوں نے شاہ محمود حبیر رہ

**قصوٰح الحکمین**۔ فتحوٰم مع نقشہ بحث و میں تیغیں  
اور اسکے مقامات سبہ کے مولفہ حضرت بعد العاد حبیلی فی  
قدس سرہ۔

**متذکرة المعاد**۔ صاحب کے بیان میں ہو مصنفوں کا فتنی  
نہاد استدیانی تھی۔

**کتب متفرقہات و فیہ اہدو**

تہبیہ الحماری۔ سریاس خاتم المرسلین کا بیان مولفہ  
جمال الدین حسن خان۔

شنوی زائر۔ دوست قبلیں قریش مصنفوں تو پڑھیر علیخان  
دو از وہ مجلسن۔ سلیم یا ضل الازہہ ہارقی

احوال سید الکبار مولفہ مولوی وحیع الدین ہرمنوی  
اسرار کربلا۔ حالات مکر کریمان سے مل مولفہ منشی  
محمد طہیر الدین بخاری۔

عمر بنوت۔ نعمت پیغمبر میں تصنیف نواب  
محمد رضا نیلانخان نظام۔

رموز القرآن۔ اوقاف تراث کا بیان مولوی مولی  
عفیسین علی ہاتھی شاہ جہاں پوری۔

آثار حشر۔ حلماں ثیا صفت کا حال۔

صحیح کاستارہ۔ حالات بشت و درجہ و ترتیب۔

**نقدش معلم**۔ درفعہ ہر زمہ دو فوج جنگ قوش بحرب  
و ذلت کعبہ تحریف و دینہ نورہ ایک سمع ختمہ بر تعلیم  
بنکرہ چون کے ٹھکے میں واسطے خلافت کے داد جائیج  
میزان القرآن۔ در احوال قرآن مصنفوں نے مولوی  
ساصبہ تکمیلی۔

**ادعیہ زیارت**۔ مدینہ نورہ مولوی مولوی  
محمد حسن۔

**حج و حج سلسلہ لغایۃ الشعور**۔ تصنیف مولوی محمد شاہ  
النوادر العارفین۔ در اذکار و بنکرہ صوفیہ مکمل  
محمد عسین مراد آبادی۔

**سفیہۃ الاولیا**۔ تصنیف شاہ نژادہ دار الشکرہ۔  
رسالہ و حبیر و لفظیں۔ اہم مجموعہ باقر علیہ السلام  
اماہہ کا۔

**شرح اورزادیۃ**۔ مع شرح دعا رفاقت  
و خلاصۃ الاوراد۔ نادر مجبووہ شاعر ملا حمزہ عفی علی اور  
خلالۃ لا دراد میں فطاائف ماہواہ فی او۔ مہفہ و سالانہ  
و عہدین جنکی موانعیت میشد اہل صون ہوند کوہیں

روضہ الشہدا۔ تصنیف ملا عسین داغدہ۔  
علاء الحق فی رسمہ الحق تصنیف ملا شاہ محمد ضفی

دریافت تکمیلہ۔

**پیمان فی احکام الدخان**۔ ساز مع تکمیلہ کشی  
لوڑیں سو بخنسے کا بیان اہم بیوی بخیر مولوی عسین الدین  
طہیر کا اسلام۔ صرفہ بخیر الارہمن۔ ایں

نہیت کت

شطر ارشادور ہبھل مجاہدش - تصنیف بواہ سید علی راللہ صاحب -	مولوی مولوی عباس علی -
مجموعہ نودوڑ نامہ - شامل چند رسائل فیل - ا۔ دہاسے مخفی - تحقیقیہ بیرونیہ - یہ تحقیقہ باہمہ ساز ہم - تحقیقہ غوثیت - دہاسے سریانی - ۹.	قیامت نامہ - پہشت نامہ - مولوی مولوی فیاض الحق صاحب -
الوار محمدی - بیان اختلاف فرق اسلامیہ تصنیف محمد ایکر کیر آبادی -	آثار قیامت - قیامت کی تثنیہون کا بیان - اکیسرا پت ترجیح کیمیا سے سعادت - شریعت مولوی فخر الدین صاحب -
شرح چیل حدیث - تصنیف پیر علی - مجموعہ اوقات نامہ - ۲ - تحقیقہ لیشہ - ملک تھا حضرت بلال - ۳ - تھر حضرت ولی علیہ - ہنوت نامہ سروف بر حییہ شریف -	پڑائیت الکوئین - الی شہادۃ الحسین - مولوی ابو بکر مولوی محمد سین الدین مشهدی - تحقیق درود - ملقب بخیر الكلام - مولوی مولوی ذکر احمد صاحب -
مولوی شریف منظوم - از فرا علی بہار - مولوی شریف شیعہ شتر - واضح خلاذ مولوی خلام نامہ شیعہ - الیضا خود -	رسالہ کسب الابنیا - مسنونہ مولوی مسیح الحق - شجرہ طور اے - اسماں دو از دہ امام علیہم السلام درست کاری مولوی نادی علی خوشبویں لٹھانی - وہ مجلس منظوم - مرکزہ شہادت کریلا علی الترتیب شمولو وہ مجلس - جنگ نامہ کریلا -
میلان و مصطفوی - ہروایات امامیہ تصنیف مولوی وزیر احسن صاحب - حدیقہ میلان و در فضائع ولادت حضرت غوث الاعظم رضی اللہ عنہ -	وہ محزان - صائب کریلا مصنفہ سکیم نصر اللہ خان صلی جموعہ توشہ عقبی - ورد و طائف اسماں اتنی سع خواص دہاسے مبارک رسالت پناہی ہائی مولوی نحو جہاں صاحب -
نسب نامہ - سدا مقدا حاہشست سے وخت تک -	جیزوں الہوکا - مرور فہرست وہ مجلس - مع رسالہ



